

رای زدن زال با موبدان در کار رودابه

چو خورشید تابان برآمد ز کوه
بدیدند مر پهلوان را پگاه
سپهبد فرستاد خواننده را
چو دستور فرزانه با موبدان
به شادی بر پهلوان آمدند
زبان تیز بگشاد دستان سام
نخست آفرین جهاندار کرد
چنین گفت کز داور راد و پاک
به بخشایش امید و ترس از گناه
ستودن مر او را چنان چون توان؟
خداوند گردنده خورشید و ماه
بدویست گیهان خرم به پای
بهار آرد و تیر ماه و خزان
جوان داردش گاه بارنگ و بوی
ز فرمان و رایش کسی نگذرد
بدانگه که لوح آفرید و قلم
جهان را فزایش ز جفت آفرید
ز چرخ بلند اندر آمد سخن
زمانه به مردم شد آراسته
اگر نیستی جفت اندر جهان
و دیگر که مایه ز دین خدای
بویژه که باشد ز تخم بزرگ

برفتند گردان همه همگروه
وز آن جایگه برگرفتند راه
که خواند بزرگان داننده را
سرافراز گردان و فرخ ردان
خردمند و روشن روان آمدند
لبی پر ز خنده، دلی شادکام
دل موبد از خواب بیدار کرد
دل ما پر امید و ترس است و پاک
به فرماتها ژرف کردن نگاه
شب و روز بودن به پیشش نوان
روان را به نیکی نماینده راه
همو داد و داور به هر دو سرای
برآرد پر از میوه دار رزان
گهش پیر بینی دژم کرده روی
پی مور بی او زمین نسپرد
بزد بر همه بودنی هارقم
که از یک، فزونی نیاید پدید
سراسر همین است گیتی ز بن
وزو ارج گیرد همی خواسته
بماتدی توانائی اندر نهان
ندیدم که ماتدی جوان را بجای
چو بی جفت باشد نماید سُرگ

چه نیکوتر از پهلوان جوان
چو هنگام رفتن فراز آیدش
به گیتی بماند ز فرزند نام
بدو گردد آراسته تاج و تخت
کنون این همه داستان منست
که از من رمیدست صبر و خرد
نگفتم من این تا نگشتم غمی
همه کاخ مهرباب مهر منست
دلگشت بادخت سیندخت رام
شود رام گویی منوچهر شاه؟
چه مهتر چه کهتر چو شد جفت جوی
بدین در، خردمند را جنگ نیست
چه گوید کنون موبد پیش بین؟
ببستند لب موبدان و ردان
که ضحاک مهرباب را بُد نیا
گشاده سخن کس نیارست گفت
چو نشنید ازیشان سپهد سخن
که دانم که چون این پژوهش کنید
ولیکن هر آن کو بود پر منش
مرا اندرین گر نمایش کنید
بجای شما آن کنم در جهان
ز خوبی و از نیکی و راستی
همه موبدان پاسخ آراستند
که ما مر ترا یک به یک بنده ایم

که گردد به فرزند، روشن روان
به فرزند، نور روز آیدش
که این پور زالست و آن پور سام
از آن رفته نام و بدین مانده بخت
گل و نرگس بوستان منست
بگوئید کاین را چه اندر خورد
به مغز و خرد در نیامد کمی
زمینش چو گردان سپهر منست
چه گوئید باشد بدین، رام سام؟
جوانی گمانی برد یا گناه؟
سوی دین و آیین نهادست روی
که هم راه دینست و هم ننگ نیست
چه دانید فرزنانگان اندرین؟
سخن بسته شد بر لب بخردان
دل شاه ازیشان پر از کیمیا
که نشنید کس نوش بانیش جفت
بجوشید و رای نو افگند بن
بدین رای بر من نکوهش کنید
بباید شنیدن بسی سرزنش
وزین بند راه گشایش کنید
که با کهتران کس نکرد از مِهان
ز بد ناورم بر شما کاستی
همه کام و آرام او خواستند
نه از بس شگفتی سرافگنده ایم

ابا آن که مهرباب ازین پایه نیست
بدانست کز گوهر اژدهاست
اگر شاه را بدن گردد گمان
یکی نامه باید سوی پهلوان
ترا خود خرد زان ما بیشتر
مگر کو یکی نامه نزدیک شاه
منوچهر هم رای سام سوار
سپهبد نویسنده را پیش خواند
یکی نامه فرمود نزدیک سام
ز خط نخست آفرین گسترید
ازویست شادی، ازویست زور
خداوند هست و خداوند نیست
ازو باد بر سام نیرم درود
چمانده دیزه هنگام گرد
فزاینده باد آوردگاه
گراینده ی تاج و زرین کمر
به مردی هنر در هنر ساخته
من او را بسان یکی بنده ام
ز مادر بزادم برآن سان که دید
پدر بود در ناز و خز و پرند
نیازم بد آنکوشکار آورد
همی پوست از باد بر من بسوخت
همی خواندندی مرا پور سام
چو یزدان چنین راند اندر بوش

بزرگست و گرد و سبک مایه نیست
و گر چند برتازیان پادشاست
نباشد ازو ننگ بر دودمان
چنان چون تو دانی به روشن روان
روان و گمانت به اندیشتر
فرستد کند رای او را نگاه
نه پردازد از ره بدین مایه کار
دل آگنده بودش همه برفشانند
سراسر نویسد و درود و خرام
بدان دادگر کو جهان آفرید
خداوند کیوان و ناهید و هور
همه بندگانیم و ایزد یکیست
خداوند کوپال و شمشیر و خود
چراننده کرگس اندر نبرد
فشاننده خون ز ابر سیاه
نشاننده زال بر تخت زر
خرد از هنرها برافراخته
به مهرش روان و دل آگنده ام
ز گردون به من بر، ستمها رسید
مرا برده سیمرغ بر کوه هند
ابا بچه ام در شمار آورد
زمان تا زمان خاک، چشم بدوخت
به اورنگ بر، سام و من در کنام
بران بود چرخ روان را روش

کس از داد یزدان نیابد گریغ
سنان گر به دندان بخاید دلیر
گرفتار فرمان یزدان بود
یکی کار پیش آمدم دل شکن
پدر گر دلیرست و نراژدهاست
من از دخت مهرباب گریان شدم
ستاره شب تیره یار منست
به رنجی رسیدستم از خویشتن
اگر چه دلم دید چندین ستم
چه فرماید اکنون جهان پهلوان؟
ز پیمان نگردد سپهبد پدر
که من دخت مهرباب را جفت خویش
به پیمان چنین رفت پیش گروه
که هیچ آرزو بر دلت نگسلم
سواری به کردار آذر گشسپ
بفرمود و گفت ار بماند یکی
به دیگر تو پای اندر آور برو
فرستاده در پیش او باد گشت
چو نزدیکی گرگساران رسید
همی گشت گرد یکی کوهسار
چنین گفت با غمگساران خویش
که آمد سواری دمان کابلی
فرستاده ی زال باشد درست
ز دستان و ایران و از شهریار

وگر چه بپرد برآید به میغ
بدرد ز آواز او چرم شیر
وگر چند دندانش سندان بود
که نتوان ستودنش بر انجمن
اگر بشنود راز بنده رواست
چو بر آتش تیز بریان شدم
من آنم که دریا، کنار منست
که بر من بگرید همه انجمن
نیارم زدن جز به فرمانت دم
گشایم ازین رنج و سختی روان
بدین کار دستور باشد مگر
کنم راستی را به آیین و کیش
چو باز آوریدم ز البرز کوه
کنون اندرین است بسته دلم
ز کابل سوی سام شد بر دو اسپ
نباید ترا دم زدن اندکی
برین سان همی تا ز پیش گو
به زیر اندرش چرمه پولاد گشت
یکایک ز دورش سپهبد بدید
چمانده یوز و رمنده شکار
بدان کار دیده سواران خویش
چمان چرمه ی زیر او زابلی
ازو آگهی جست باید نخست
همی کرد باید سخن خواستار

هم اندر زمان پیش او شد سوار
فرود آمد و خاک را بوس داد
بپرسید و بستد ازو نامه سام
سپهدار بگشاد از نامه بند
سخنهای دستان سراسر بخواند
پسندش نیامد چنان آرزوی
چنین داد پاسخ که آمد پدید
چو مرغ ژیان باشد آموزگار
ز نخچیر کآمد سوی خانه باز
همی گفت اگر گویم این نیست رای
سوی شهریاران سر انجمن
و گر گویم آری و کامت رواست
ازین مرغ پرورده وان دیوزاد
سرش گشت از اندیشه دل گران
سخن هر چه بر بنده دشوارتر
گشاده تر آن باشد اندر نهان

آذر گشسب: نام یکی از سه آتشکده بزرگ

آئین زرتشتی

آگندن: پر کردن

آوردگاه: میدان نبرد، جنگجای

انجمن: مردم، گروه

اندر زمان: فوراً، بی درنگ

اندر نهان: در دل، قلباً، باطناً

به دست اندرون نامه نامدار
بسی از جهان آفرین کرد یاد
فرستاده گفت آنچه بود از پیام
فرود آمد از تیغ کوه بلند
بپژمرد و بر جای خیره بماند
دگرگونه بایستش او را به خوی
سخن هر چه از گوهر بد سزید
چنین کام دل جوید از روزگار
به دلش اندر اندیشه آمد دراز
مکن داوری، سوی دانش گرای
شوم خام گفتار و پیمان شکن
بپرداز دل را بدانجت هواست
چه گویی، چگونه برآید نژاد؟
بخفت و نیاسوده گشت اندر آن
دلش خسته ترزان و تن زارتر
چو فرمان دهد کردگار جهان

اورنگ: تخت

باد: ابهت، شکوه

بجای: مناسب، درخور

بدین در: در اینکار

بفرمود گفت: فرمان داد

بُن افگندن: بُن افکندن، طرح کردن

بوش: تقدیر ازلی، سرنوشت، نصیب

راه بر گرفتن: راه گرفتن، روان گشتن،
عزیمت کردن
رد: پیشوای دینی زردشتیان
رز: تاک، درخت انگور
رنگ و بوی: شأن و شوکت، کرّ و فرّ، زیبایی
و وجاهت
روشن روان: شادمان، مسرور
زمان تا زمان: بطور متوالی
ژیان: درنده و خشمگین و وحشی
سپردن: طی کردن، راه رفتن
سُترگ: درشت اندام، کلان هیكل، نیرومند
سنان: نیزه، سرنیزه
سیندخت: همسر مهراب کابلی
غمگسار: یار و غمخوار
غمی گشتن: اندوهناک شدن، غمگین شدن
فرخ: ارجمند، بزرگوار، محترم
فزایش: افزایش، افزون
کنام: لانه پرندگان
کوپال: عمود، گرز آهنی
کیمیا: درد، اندوه، خشم
کیوان: زُحل
گراینده: دست برنده، یازنده
گرگساران: قریه ایی از بلخ و نیز دهی است
در مرو

به کردار آذر گُشَسب: با شتاب
پرداختن: زدودن، پاک کردن
پرند: پارچه ابریشمین ظریف
پگاه: سپیده دم، سحر
پیش بین: دور اندیش
تیز: بیدرنگ، بشتاب
جفت جوی: جوینده جفت و همسر
چرمه: اسب
چشم دوختن: فرو بستن چشم
چماندن و چمانیدن: بناز و خرام راه بردن
خام گفتار: سخن ناسنجیده، یاوه
خائیدن: جویدن
خرام: شادی و شادمانی
خواستہ: مال، زر و املاک
خواننده: پیک، قاصد
خیره: شگفت زده، متحیر
دار: درخت
داوری: جدال، مخاصمت
دُژم: افسرده، غمگین، اندوهناک
دستان: نامی که سیمرخ به زال داده
دستور: مشاور، راهنما
دل پرداختن: آهنگ کاری کردن
دمان: تند، با شتاب
دیزه: ادغم، اسب سیاه یا خاکستری

گریغ: گریز

گسلیدن: گسستن، بریدن

گشاده: صریح و روشن، خوشحال (دل گشاده)

گو: دلیر، شجاع، مبارز

لوح: لوح محفوظ، ام القران، تقدیر آفریدگار

مایه: ماده (مقابل نر)

مگر: باشد که، امید است که

منش: طبع بلند، جوانمردی

میغ: ابر، سحاب

ناهید: زهره

نخچیر: نخجیر، شکارگاه

نگاه کردن: بدست آوردن، جستن

نمایش کردن: راهنمایی کردن

نوان بودن: لرزان و ترسان شدن

نوش: پادزهر، نوشدارو، تریاک

نُوید: مژده، بشارت

نیرم: نریمان، دلیر، پهلوان، نام پدر سام جد رستم

همگروه: دسته جمعی، متفق

هند: هندوستان

هنر: آداب نبرد و میدان داری

هور: خورشید

یارستن: توانستن

یکایک: ناگهان

یوز: نام جانوری است شکاری کوچک تر از پلنگ

مأخذ

۱. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۲. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۳. شاهنامه (جلد دوم) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۵۳۱۶-۷
۴. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارت و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۵. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارت امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۶. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۶. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>
۸. <http://www.farhangiran.com>
۹. <http://shahnameh.com>